

چند نکته دربارهٔ متن پهلوی «شهرستانهای ایران شهر»

شهرستانهای ایران شهر تنها متن جغرافیایی است که به زبان پهلوی به جا مانده است. البته در دیگر متون پهلوی مانند بندهش (منسوب به: آذر فرنبغ دادگی) نیز فصلهایی به جغرافیا و کوهها و رودهای ایران اختصاص یافته چنان که در این متن از کتاب «ایادگار شهرها» نیز نام برده شده است که نشان می دهد که آن کتاب در دست کاتب بندهش بوده است.

آخرین شخصی که در شهرستانهای ایران شهر از او نام برده شده خلیفهٔ عباسی، منصور (قرن دوم هجری / هشتم میلادی) است. اما تاریخ تدوین اولیهٔ این کتاب روشن نیست. زنده یاد احمد تفضلی در کتاب تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام بر این عقیده است که این متن احتمالاً در اواخر دورهٔ ساسانی نوشته شده، گرچه مسائل اساطیری آن به دوره های قدیمی تر برمی گردد. قصد من در این مقاله کوتاه آن است که تاریخ تدوین این کتاب و نیز چند نکتهٔ مهم در باره آن را مورد بررسی و تحقیق قرار دهم. این مقاله به سه بخش تقسیم می شود: ۱) تاریخ تدوین شهرستانهای ایران شهر؛ ۲) تقسیمات ناحیه ای در متن؛ و ۳) تصویر جغرافیایی ایران شهر.

۱- تاریخ تدوین شهرستانهای ایران شهر

همان طور که گفته شد این متن برای آخرین بار در قرن دوم هجری / هشتم میلادی تدوین شده، زیرا از شهر بغداد و منصور خلیفهٔ عباسی در آن نام برده شده است. به علاوه ذکر این مطلب نیز لازم است که بیشتر متون پهلوی موجود نیز در اوائل دوران اسلامی

تدوین شده اند، ولی این که گفته اند همه آنها در استان فارس نوشته شده و متعلق به قرن نهم میلادی است بعید به نظر می رسد. نخست به این دلیل که در این متون به طور اخص گفته نشده است آنها در استان فارس نوشته شده اند، چه گاهی درباره کرمان و ناحیه های دیگر نیز در آنها سخن رفته است. بدین جهت این احتمال وجود دارد که کتاب در بعضی ناحیه های دیگر به کتابت درآمده باشد. از لحاظ زمانی نیز باید گفت که می توان بعضی از متون مانند کتاب شهرستانهای ایران شهر را به قرن هشتم میلادی و کتب دیگری مانند زند بهمن یسن را به قرن یازدهم یا دوازدهم میلادی ربط داد چون در آنها درباره وقایع تاریخی آن قرنها اشاراتی شده است.

به گفته تفصیلی شهرستانهای ایران شهر در اواخر دوره ساسانی به کتابت درآمده است. با نگاهی به وضع تقسیمات استان فارس در این متن می توان به چند موضوع دیگر درباره تاریخ تدوین آن اشاره کرد: می دانیم که در زمان قباد و فرزند او خسرو انوشیروان، شاهنشاهی ساسانی به چهار کوست تقسیم شد و کتاب شهرستانهای ایران شهر نیز براساس همین تقسیمات تألیف شده است که درباره آن در قسمت بعدی سخن خواهد رفت. در این تقسیم اداری، استان فارس در کوست یا سمت نیمروز قرار دارد. آنچه مهم است تعداد شهرستانهایی است که در این متن ذکر شده است (۴۱-۴۴):

شهرستان استخر را اردوان شاه اشکانیان (پهلویان) ساخت،

شهرستان دارابگرد را دارای دارایان ساخت،

شهرستان بیشاپور را شاپور پسر اردشیر ساخت.

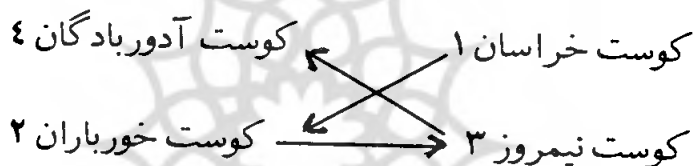
شهرستان گور، اردشیر خره را اردشیر بابکان ساخت،^۲

از طرف دیگر می دانیم که در زمان قباد کتابی به فرمان او درباره جغرافیا به کتابت رسیده است،^۳ اما نمی دانیم که آیا آن کتاب همین شهرستانهای ایران شهر است یا نه. اما پس از تغییر تقسیمات ناحیه ای، در فارس پنج ناحیه یا شهرستان وجود داشته که عبارتند از: (۱) اردشیر خره؛ (۲) استخر؛ (۳) بیشاپور؛ (۴) دارابگرد؛ و (۵) به از امید قباد (وه از امید کواد)، پس در متن ما آخرین شهرستان یعنی «به از امید قباد» که در دوره اسلامی ارنجان نامیده می شده است وجود ندارد. به گفته نویسندگان مسلمان، این شهرستان در زمان قباد بنا شد و پس از آن که شهر امید محاصره و تسخیر گردید، ساکنین آن به شهر جدید انتقال داده شدند که «به از امید قباد» نام گرفت.^۴ پس اگر ما در متن شهرستانهای ایران شهر نام چهار شهرستان را داریم، به احتمال زیاد این نشان دهنده آن است که شهرستانهای ایران شهر قبل از اصلاحات قباد و خسرو انوشیروان به کتابت درآمده است و

یا منبع آن از روی کتابی دیگر که قدیمی تر بوده نوشته شده است و کاتبان فراموش کرده اند که شهرستان جدید را در آن بگنجانند.

۲ - تقسیمات ناحیه ای ایرانشهر

همان طور که گفته شد در زمان شاهنشاهی قباد و خسرو انوشیروان ایرانشهر به چهار کوست تقسیم شد. یکی از دلایل این تقسیم بندی آن بود که قبل از این تغییرات، یک سپهبد فرماندهی ارتش تمام ایران را در دست داشت، ولی چون در قرن چهارم و به خصوص در قرن پنجم دشمنان ایران در گوشه و کنار شاهنشاهی، یعنی ترکان در شرق، و قبایل بدوی عرب در جنوب، و بیزانس در غرب با ایران می جنگیدند لازم بود که مملکت به چند قسمت تقسیم شود و هر قسمت زیر نظر سپهبدی قرار بگیرد. تا با دشمنان در چهار گوشه ایران مقابله کنند. البته تقسیمات اداری نیز بر همین منوال انجام گرفت و متن شهرستانهای ایرانشهر نیز چهار کوست را به این ترتیب نام می برد:

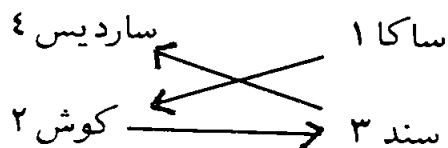


این ترتیب بازگو کردن چهار کوست در تمام متون پهلوی که درباره کوستها به ما اطلاعی می دهند وجود دارد. آنچه جالب توجه می باشد این است که ترتیب بازگو کردن کوستها مورب می باشد یعنی از شمال شرقی به جنوب غربی و از جنوب غربی به جنوب شرقی و از جنوب شرقی به شمال غربی. به نظر می رسد که این نوع بازگو کردن مرزهای شاهنشاهی در ایران باستان سابقه ای دیرینه داشته که حتی به دوره هخامنشی نیز می رسیده است. این نظریه من به این خاطر است که چهار لوحه ای که در تخت جمشید یافت شده و در چهار گوشه قصر جای داده شده بود به همین صورت مورب مناطق زیر سلطه هخامنشیان را بازگو می کنند. کتیبه داریوش:

می گوید داریوش شاه این شهر (مملکت) که

من دارم از ساکایان که فراتر از سغد است

تا کوش (اتیوی) و از سند (هند) تا ساردیس می باشد.^۵



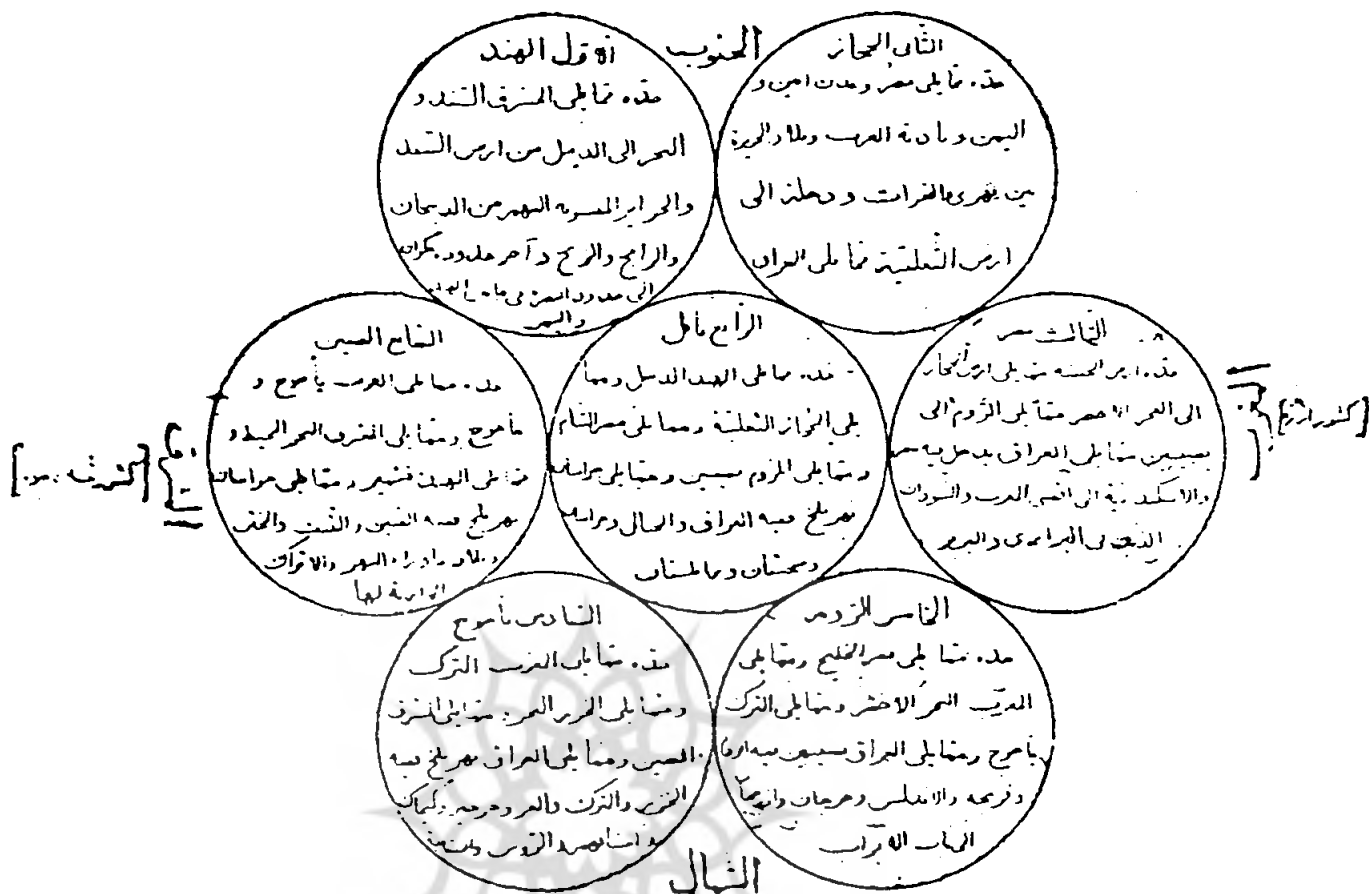
با توجه به ترتیب مناطق در می یابیم که داریوش نیز مرزهای شاهنشاهی را به صورت

مورب بازگو کرده است. پس این سنتی دیرینه بوده است که تا زمان ساسانیان نیز ادامه یافته. این نوع بازگویی مرزها به طور یقین جزو همان گروه از فرمولهایی است که به گفته اوکتر پرودرس شرو محتملاً به صورت شفاهی از دوره هخامنشی به دوره ساسانی رسیده بوده است.^۶

۳) تصور جغرافیایی ایرانشهر

برطبق کتیبه شاپور اول در کعبه زردشت، مرزهای ایرانشهر از شرق (خراسان بزرگ) تا قسمت‌هایی از سوریه و بین النهرین در غرب و گرجستان و ارمنستان از شمال و مکران و کرمان در جنوب می رسیده است.^۷ این نگاه به ایرانشهر یک دید شاهنشاهی بوده است که با نظر کرتیر تفاوت دارد. کرتیر موبد معروف زمان شاپور که در قرن سوم میلادی می زیست و تنها موبدی بود که اجازه یافت سرگذشت خود را همانند شاهان برای همه به یادگار بگذارد، تصویر متفاوتی از مرزهای ایرانشهر دارد. کرتیر به دقت مرزهای ایران و مردم ایران را از سرزمینهای ایران و انیرانی ذکر کرده و روشن ساخته است که کمابیش مرزهای ایران و محل زندگی ایرانیان از خراسان تا بین النهرین بوده، و آنچه خارج از آن محدوده عنوان شده انیران می باشد.^۸ پس در این جا ما با دو تصویر متفاوت از ایرانشهر روبرو می شویم که یکی سلطنتی است و دیگری مذهبی.

بنا بر باور مردم اوستایی، زمین به هفت کشور یا منطقه تقسیم می شده است. وسعت کشور میانی که خوانیره نام داشت به اندازه وسعت تمام شش کشور دیگر بود. این کشورهای دیگر عبارتند از: ارزه، فرادادفش، و یدادفش، ساوه، وروبرشت، و وروجراشت. دریای فراخکرد، خوانیره را دور زده و آن را از دیگر کشورها جدا کرده بود. در این خوانیره بود که کیومرث و گاو یکتا زندگی می کردند و بعد مردمان در آن می زیستند. خوانیره تنها کشوری است که در گاتاها نیز از آن یاد شده و «بوم هفتم» (یسنا ۲۳. ۲) نام گرفته. در این دنیای اوستایی، در کشورهای دیگر دیوان می زیستند و آدمی در آن جای نداشت. اما در زمان ساسانیان این دنیای اوستایی دگرگون شد، و خوانیره با ایرانشهر مترادف گردید و کشورهای که در دور آن بودند با ممالک هند و مصر و روم و دیگر همسایگان شاهنشاهی ساسانی شناخته شدند. پس ایرانشهر به بزرگی تمام این کشورها بود و از همه بهتر. این نمود زمین در دوره اسلامی نیز باقی ماند. یاقوت و همچنین بیرونی درباره این تقسیمات توضیحاتی داده اند که مسأله را روشتر می سازد. نقشه ای که یاقوت ترسیم کرده به مراتب از آن که بیرونی در التفهیم به جای گذاشته صحیحتر می نماید و به این شکل می باشد.



[دکتر شمال یکی دو مرتبه است و دیگری دو مرتبه ولی علی النین کدام کدام است معلوم نیست]

[کشف مصرین با ما سید که بعد ما ابراهیم شهریز همانند بیان جراسنا]

این نقشه نشان دهنده آن است که مرزهای ایرانشهر به گونه دیگری بازگوشده و در آن یک تصور کاملاً متفاوت از آنچه در اوستا و کتیبه های ساسانی آمده است وجود دارد. این نقشه بازگو کننده تصویر متن شهرستانهای ایرانشهر از مرزهای ایرانشهر می باشد. در این کتاب، ایرانشهر از خراسان تا آفریقا و از قفقاز تا عربستان شناخته شده. سؤال این جاست که چگونه موبدان / کاتبان در قرن دوم هجری / هشتم میلادی چنین تصویری از ایرانشهر داشته اند در صورتی که شاهنشاهی ساسانی فرو پاشیده بوده است. به نظر می رسد که این تصور از ایرانشهر در اواخر دولت ساسانی شکل گرفته و یک دید یا تصور امپریالیستی از ایرانشهر بوده که سابقه تاریخی کوتاهی داشته است. می دانیم در زمان قباد، ساسانیان نه تنها دست به اصلاحات اداری زدند بلکه قدرت و نفوذ خود را نیز توسعه دادند. به گفته بعضی از منابع عربی در زمان قباد گروهی به عربستان فرستاده شده بودند که مذهب مزدک را رواج دهند. در زمان خسرو، یمن نیز زیر سلطه ساسانیان در آمد و

به همین دلیل در آن زمان می‌توان عربستان را جزو شاهنشاهی ساسانی به شمار آورد.^۱ اما متن همچنین آفریقا را نیز جزئی از ایران‌شهر می‌شمارد. این مسأله نیز به سادگی حل می‌شود. اگر به یاد داشته باشیم که ساسانیان در اوائل قرن هفتم توانستند سوریه، فلسطین، و مصر را تسخیر کنند. از آن جا نیز ساسانیان به لیبی در غرب و به کوش یا نوبیا در جنوب رخنه کردند و قسمت‌هایی از آن ناحیه‌ها را زیر سلطه خود قرار دادند.^۲ البته این مسأله از لحاظ دیگر نیز مهم می‌باشد و آن این است که ما را به یاد کتیبه داریوش اول می‌اندازد که مرزهای جنوب غربی خود را تا منطقه کوش (نوبی) یاد می‌کند.

این تصور ایران‌شهر نه تنها در متن پهلوی شهرستانهای ایران‌شهر بلکه در متون حماسی نیز به جای مانده و با نقشه یاقوت و بیرونی نیز همخوانی دارد. در مقدمه قدیم شاهنامه ابومنصوری مرزهای ایران‌شهر این گونه توصیف شده اند:

ایران شهر از رود آموی است تا رود مصر و این کشورهای دیگر پیرامون اویند و از این هفت کشور ایران شهر بزرگوارتر است. به هر هنری و آن که او سوی باخترست چینیان دارند و آن که از سوی راست اوست هندوان دارند و آن که از سوی چپ اوست ترکان دارند و دیگر خزریان دارند و آن که از راستر بربریان دارند و از چپ روم خاوریان و مازندرانیان دارند و مصر گویند از مازندان است و این دیگر همه ایران زمین است.^۳

در این جا می‌بینیم که سرچشمه این باور که ایران‌شهر از «رود آموی است تا رود نیل» در اواخر زمان ساسانی شکل گرفته، زمانی که شاهنشاهی ایران به اوج قدرت و وسعت خود رسیده بوده است. در این سهل‌انگاری توسط ساسانیان، ایران‌شهر به جای خوانیره جای گرفته و مرزهای ایران به صورت عجیبی وسعت یافته و یک تصور متفاوت از اوستا و مرزهای معمول ایران‌شهر به وجود آمده است که با سقوط دولت ساسانی نیز بر جای مانده و در متون حماسی نیز از آن یاد شده است. در خاتمه باید گفت که این تصویر ایران‌شهر مرا به یاد توصیف منطقه خاورمیانه توسط یکی از بزرگترین تاریخدانان دوره اسلامی یعنی مارشال هاجسن (Marshall Hodgson) می‌اندازد. او که کلمات به خصوصی برای کتاب مهم و ارزنده خود - در سه جلد به نام *The Venture of Islam* - استفاده کرده است. به جای کلمه «خاورمیانه» عبارت «Fron Nile to Oxus» از نیل تا آمودریا را برگزیده است^۴ که ما را به یاد متن شهرستانهای ایران‌شهر و به خصوص مقدمه شاهنامه ابومنصوری می‌اندازد. البته با این تفاوت که برای ایرانیان منطقه ای که هاجسن خاورمیانه می‌شمرد همان ایران‌شهر بوده است.

زیرنویسها:

- ۱- احمد تفضلی، تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام، انتشارات سخن، ۱۳۷۶، ص ۲۶۵.
- ۲- همان کتاب، ص ۳۳۶.
- ۳- J. Tavdia. *Die mittelpersische Sprache und Literature der Zarathustrier*, Otto Harrassowitz, Wiesbaden, 1956, p. 204.
- ۴- فارسنامه ابن بلخی، تصحیح لیسترنج و نیکلسون، دنیای کتاب، ۱۲۶۲، ص ۸۴.
- ۵- R. Kent, *Old Persian Grammer, Text, Lexicon*, American Oriental Society, 1953, p. 137.
- ۶- O.P. Skjaervo, "Thematic and linguistic paralels in the Achaemenian and Sassanian inscriptions," Papers in honour of Professor Mary Boyce II, *Acta Iranica*, 25, Leiden, 1985, pp. 593-603.
- ۷- M. Back, *Die Sassanidischen Staatinschriften*, E.J. Brill, Leiden, 1978, pp. 285-86.
- ۸- M. Back, p. 420-426.
- ۹- M.J. Kister, "Al-Hira, Some Notes on its Relations with Arabia," *Arabica*, Vol. XI, Fasc 2, 1968, pp. 145-146.
- ۱۰- Alheim-Stiehl, "The Sassanians in Egypt- Some Evidence of Historical Interest," *Bulletin de la Societe d'archeologie Copte*, Vol. XXXI, 1992. P.92.
- ۱۱- قزوینی، «مقدمه قدیم شاهنامه»، بیست مقاله قزوینی، دنیای کتاب، جهان کتاب، ۱۳۳۳، ص ۴۹.
- ۱۲- M.G.S.Hodgson, *The Venture of Islam*, Vol. 1, University of Chicago Press, Chicago & London, 1961, pp. 60-61.